

کامران طارمی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۴

چکیده

این مقاله به بررسی روابط نظامی آمریکا و عربستان سعودی در فاصله سال‌های بین ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۹ میلادی می‌پردازد. برای تحلیل علت شکل‌گیری و نحوه تکامل این روابط، این مقاله عوامل داخلی و خارجی را که در طی این دوره زمینه‌ساز نزدیکی واشنگتن و ریاض به یکدیگر شد را مورد بررسی قرار می‌دهد. تلاش بر این است که نشان داده شود که در دوران پس از جنگ جهانی دوم یک رابطه حامی-پیرو میان دو کشور شکل گرفت؛ که مبتنی بر تبادل نفت عربستان در مقابل تضمین‌های امنیتی آمریکا بود. به‌عنوان بخشی از این تضمین‌های امنیتی، دولت آمریکا پذیرفت که به توسعه ارتش عربستان کمک نماید تا نیروهای مسلح این کشور بتوانند با تهدیدات داخلی و خارجی که بقا و امنیت خاندان آل سعود را مورد تهدید قرار می‌داد مقابله کنند. در این راستا آمریکا نه تنها به تامین تسلیحات، آموزش نظامی و احداث تاسیسات زیر بنایی نظامی برای عربستان همت گماشت بلکه استراتژی دفاعی این کشور را نیز تدوین نمود. در نتیجه، آمریکا نقش اساسی در شکل‌گیری و مدرنیزه ساختن نیروهای نظامی عربستان ایفا نموده است.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، آل سعود، عربستان سعودی، آمریکا، خاورمیانه، همکاری نظامی.

مقدمه

همکاری‌های دفاعی واشنگتن-ریاض سابقه‌ای هفتادساله دارد. در طول این دوران آمریکا نقش اساسی در تشکیل، آموزش، تجهیز و سازمان‌دهی ارتش عربستان ایفا نموده است؛ به نحوی که آمریکا را می‌توان مهندس نیروهای مسلح عربستان قلمداد نمود. به این ترتیب این سؤال مطرح می‌شود که چه عواملی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی سبب شدند آمریکا تا این حد در شکل دادن به قوای مسلح عربستان ذی‌نفوذ گردد و این امر چه پیامدهایی برای توان دفاعی این کشور به همراه خواهد داشت.

این مقاله چگونگی پیدایش و نحوه تکامل این همکاری‌ها را از ابتدای آن در سال ۱۹۴۳ تا زمان اعلام دکترین کارتر در سال ۱۹۷۹ که همکاری‌های نظامی دوجانبه را کاملاً متحول کرد مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. این تجزیه و تحلیل در چارچوب تئوری حامی-پیرو^۱ صورت می‌گیرد زیرا تشریک‌مساعی دفاعی میان دو کشور اساساً ناشی از شکل‌گیری رابطه حامی-پیرو میان آنها در دهه ۱۹۴۰ میلادی و استمرار این رابطه در دهه‌های بعد بوده است.

در مورد روابط نظامی آمریکا و عربستان کار پژوهشی عمیقی به زبان فارسی صورت نگرفته است. بیشتر نوشتارهای موجود در این زمینه مقالات کوتاهی هستند که در روزنامه‌ها و مجلات درج شده و ماهیت توصیفی دارند. آنها اغلب به آرایه آمار و ارقام در مورد خریدهای تسلیحاتی عربستان از آمریکا می‌پردازند و به کلی‌گویی در مورد علل و پیامدهای این خریدها برای عربستان اکتفا می‌کنند. از این سبک مقالات می‌توان به رضایی (۱۳۹۴) اشاره کرد. بعضی دیگر نیز روابط امنیتی بین واشنگتن و ریاض را بررسی کرده‌اند که دامنه‌ای گسترده‌تر از همکاری‌های دفاعی دارد و بیشتر معطوف به دوران اخیرند (مرادی، ۱۳۹۲).

این مقاله تلاش می‌کند تا نشان دهد که پدید آمدن این رابطه از یک سو مرهون تلاش‌های ملک عبدالعزیز برای تضمین بقای سلطه خاندان آل‌سعود بر عربستان از یک سو و تلاشی‌های آمریکا برای دستیابی به منابع نفتی مطمئن برای حفظ سیادت سیاسی و اقتصادی خود در عرصه بین‌المللی از سوی دیگر بوده است. حاصل آنکه در دوره بعد از جنگ جهانی دوم رابطه‌ای میان دو کشور شکل

1- Patron-Client Relationship Theory

گرفت که بر مبنای آن دولت سعودی نفت کافی و به قیمت مناسب در اختیار آمریکا و متحدان آن قرار می‌داد و متقابلاً دولت آمریکا متقبل می‌شد که رژیم آل سعود را از تهدیدات داخلی و خارجی مصون نگاه دارد. در این چارچوب بود که دولت آمریکا به ارایه کمک‌های نظامی گسترده به عربستان پرداخت. حاصل این کمک‌ها تشکیل ارتشی در عربستان بود که نه تنها از لحاظ جنگ‌افزار، تعمیر و نگهداری تسلیحات و آموزش نظامی به یک قدرت خارجی وابسته بود بلکه مهم‌تر از آن از حیث استراتژی نظامی، استراتژی عملیاتی و تاکتیک‌های نظامی هم مرهون بیگانگان بود. در نتیجه چنین ارتش بیگانه ساخته‌ای هیچ‌گاه نمی‌توانست به نحو مؤثری از کشور در مقابل تهدیدات خارجی دفاع نماید و در بهترین شرایط تنها می‌توانست به عنوان ابزاری برای دفع تهدیدات داخلی بر علیه رژیم آل سعود به کار گرفته شود. لذا، علی‌رغم سرمایه‌گذاری‌های سنگین بر روی نیروهای مسلح خود در این برهه، عربستان سعودی کماکان برای دفاع از خود به آمریکا وابسته ماند.

این مقاله دارای چند بخش است. بخش نخست شمایی کلی و مختصر از تئوری رابطه حامی-پیرو را ترسیم می‌کند. بخش بعد به بررسی چگونگی پیدایش این رابطه بین دو کشور می‌پردازد. سپس همکاری‌های نظامی طرفین در قالب این رابطه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در خاتمه یک نتیجه‌گیری ارایه می‌گردد.

یک. ویژگی‌ها و رابطه حامی - پیرو

روابط حامی-پیرو یکی از اشکال تاریخی روابط میان کشورها بوده است. هرگاه قدرت‌های بزرگ به رقابت و ستیز با یکدیگر برخاسته‌اند تلاش نموده‌اند تا حمایت کشورها ضعیف را برای تغییر توازن قوا به نفع خود کسب کنند. بلعکس هرگاه کشورهای کوچک از درون یا برون مورد تهدید قرار گرفته‌اند سعی کرده‌اند تا حمایت یک قدرت بزرگ دوست را برای تضمین بقا خود به دست آورند. در دوران معاصر ظهور رقابت میان شرق و غرب بعد از پایان جنگ جهانی دوم و پیدایش بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته در عرصه روابط بین‌الملل که خود حاصل سقوط قدرت‌های استعماری بود زمینه مناسبی را برای پیدایش روابط حامی-پیرو میان کشورها پدید آورد (Shoemaker and Spanier, 1984: 13-14).

اما سؤال اصلی این است که چگونه یک حامی-پیرو تعریف شده و به چه نحو می‌توان آن را از

سایر اقسام روابط میان کشورها تشخیص داد؟ رابطه حامی-پیرو دارای سه ویژگی است که سبب تمیز آن از سایر روابط بین ملل می‌گردد. ویژگی اول عدم توازن شدید قدرت میان دو کشور است. کشور پیرو باید کشوری ضعیف باشد که به‌تنهایی نتواند در مقابل تهدیدات داخلی یا خارجی که با آن مواجه است به حیاتش ادامه دهد. از سوی دیگر، کشور حامی باید یک قدرت نظامی بزرگ باشد که هدفش از ورود به این رابطه نه تضمین ادامه حیات خود بلکه کسب امتیاز نسبت به رقیب یا رقبایش باشد. هر جا این عدم توازن قدرت میان دو کشور غایب باشد رابطه بین آن دو را نمی‌توان یک رابطه حامی-پیرو نامید؛ مثلاً رابطه بین آمریکا و انگلستان را نمی‌توان یک رابطه حامی-پیرو دانست زیرا این عدم توازن قدرت میان آن دو به چشم نمی‌خورد (Ibid: 13-14).

دوم اینکه رابطه حامی-پیرو اساساً یک رابطه امنیتی است. یعنی اینکه مقصود اصلی از ورود به چنین رابطه‌ای بهبود امنیت طرفین است. در نتیجه، کالاها و خدماتی که در این رابطه مبادله می‌گردند کالاها و خدماتی هستند که به افزایش امنیت طرفین کمک می‌کنند. حامی بدین منظور وارد این رابطه می‌گردد تا خود را از تهدیدات داخلی و خارجی که بقایش را تهدید می‌کنند در امان نگاه دارد. علاوه بر این کالاها و خدماتی که در قالب این رابطه مبادله می‌گردند از نوعی هستند که سبب افزایش امنیت طرفی می‌گردند. کمک‌های کشور حامی معمولاً به شکل کمک‌های اقتصادی عبارتند از وام، کمک‌های بلاعوض، مشاوره فنی و کمک‌های غیرمستقیم مانند سهمیه واردات؛ کمک‌های امنیتی شامل آموزش نظامی و تجهیزات نظامی برای ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی کشور پیرو؛ توافقات امنیتی مانند معاهدات، اتحادها و تعهدات غیررسمی برای حمایت از کشور پیرو و اغلب دخالت آشکار و پنهان کشور حامی در امور داخلی کشور پیرو (Gasiorowski, 1991: 2).

در مقابل کشور پیرو امتیازاتی در اختیار کشور حامی قرار می‌دهد که به‌آسانی سبب مزیت این کشور نسبت به رقبایش می‌گردند (Shoemaker and Spanier, 1984: 13). کشور پیرو ممکن است نقش ژاندارم منافع کشور حامی در منطقه‌ای که در آن واقع است را ایفا کند، عملیات نظامی و اطلاعاتی مشترک با کشور حامی انجام دهد، یا پایگاه‌هایی برای فعالیت‌های نظامی و اطلاعاتی در خاک خود در اختیار کشور حامی قرار دهد (Gasiorowski, 1991: 2). در خاتمه آنکه کالاها و خدماتی که کشور پیرو در اختیار کشور حامی قرار می‌دهد باید مزیت‌های مهم و ملموسی به آن کشور در قبال رقبایش بدهد. در غیراینصورت این رابطه را نمی‌توان یک رابطه حامی-پیرو دانست.

اگر یک کشور ضعیف نتواند کمک قابل ملاحظه‌ای به یک قدرت بزرگ در مقابل رقیب یا رقبایش بکند آن رابطه را نمی‌توان یک رابطه حامی-پیرو دانست؛ بنابراین رابطه قدرت‌های بزرگ با بعضی از کشورهای غرب آفریقا یا حوزه اقیانوس آرام مانند بنین و یا فیجی را نمی‌توان یک رابطه حامی-پیرو محسوب نمود (Shoemaker and Spanier, 1984: 13).

کشور حامی در رابطه با کشور پیرو معمولاً چند هدف را تعقیب می‌کند. این اهداف به ترتیب اهمیت عبارتند از مزیت استراتژیک، همبستگی بین‌المللی و صدور ایدئولوژی (Ibid: 17, 18, 19). قدرت‌های بزرگ معمولاً با کشوری رابطه حامی-پیرو برقرار می‌کنند که اهمیت استراتژیک داشته باشد. به عبارت دیگر، کشور پیرو یا در جوار کشور حامی قرار دارد، یا با کشورها متحد و یا رقیب آن‌هم مرز است و یا دسترسی به خطوط مهم کشتیرانی را کنترل می‌کند و یا منبع مهمی از مواد اولیه استراتژیک را در اختیار دارد. یک پله پایین‌تر همبستگی بین‌المللی قرار دارد که به معنای آن است که کشور حامی از کشور پیرو انتظار دارد که در رابطه با مسایل مهم در سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل از او حمایت کند. صدور ایدئولوژی که کمترین اهمیت را داراست به معنای آن است که کشور پیرو تا آنجایی که ممکن است کشور حامی را الگوی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود قرار دهد (Gasiorowski, 1991: 2-3).

دولت حامی نیز اهداف متعددی را از تشکیل این رابطه تعقیب می‌کند. مهمترین آنها تامین امنیت رژیم حاکم در مقابل تهدیدات خطیر داخلی و خارجی است. ادبیات فزاینده‌ای در رشته علوم سیاسی شکل گرفته است که نشان می‌دهد برای اکثر دولت‌های پیرو مهمترین این تهدیدات داخلی هستند تا خارجی. علمای علم سیاست اینگونه بحث نموده‌اند که اهمیت تهدیدات داخلی ناشی از بحران مشروعیتی است که کشورهای پیرو با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند و لذا دولت‌های این کشورها به امید غلبه بر این تهدیدات است که وارد روابط حامی-پیرو با قدرت‌های بزرگ می‌گردند (Job, 1992, Azar and Moon, 1988). اهداف کم‌اهمیت‌تری هم هستند که ممکن است سبب شوند که کشورهای ضعیف به دنبال یافتن کشوری حامی برای خود برآیند. از این دست می‌توان به دستیابی به توسعه اقتصادی، رهبری منطقه‌ای و کسب پرستیژ از طریق ارتباط با قدرت حامی اشاره کرد (Shoemaker and Spanier, 1984: 22-21).

چند جنبه از اهداف حامی و پیرو شایسته توجه بیشتری هست. نخست آنکه ماهیت این رابطه

بستگی دارد به اینکه اهداف طرفین رابطه چقدر اهمیت داشته و هریک فکر کند که طرف مقابل چقدر می‌تواند به نیل به این اهداف کمک کند. اگر کشور پیرو بتواند مزیت مهمی در اختیار کشور حامی قرار دهد، احتمال اینکه کشور حامی نیازهای کشور پیرو را بیشتر مورد توجه قرار دهد زیادتر است. به همین منوال، اگر کشور پیرو معتقد باشد که حامی می‌تواند کمک قابل ملاحظه‌ای به نیل آن به اهدافش بنماید، بیشتر تحت تاثیر کشور حامی قرار خواهد گرفت (Ibid: 21، 17).

همچنین مهم است که به خاطر بسپاریم که روابط حامی-پیرو روابطی پویا و منعطف است و نه خشک و بلا تغییر. هر تغییری در دولت و یا شرایط داخلی و بین‌المللی که کشورها در چارچوب آن فعالیت می‌کنند می‌تواند بر نحوه تقسیم منافع حاصله از این رابطه، دوام آن و شدت و حدتش تاثیر بگذارد (Ibid: 16).

دو. ریشه‌های پیدایش رابطه حامی-پیرو میان آمریکا و عربستان سعودی

سابقه پیدایش رابطه حامی-پیرو میان آمریکا و عربستان به دهه ۱۹۳۰ م بازمی‌گردد. در ابتدا، تهدیدات داخلی و سپس به‌طور فزاینده‌ای تهدیدات خارجی ملک عبدالعزیز (که به نام ابن سعود نیز شناخته می‌شود) بنیان‌گذار عربستان سعودی را وادار نمود تا به دنبال یک حامی خارجی بگردد تا در سایه کمک‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی آن بتواند از ادامه حیات رژیم خود اطمینان حاصل کند. در بدو امر، علایق آمریکا در عربستان صرفاً اقتصادی بودند اما بعد از بروز جنگ جهانی دوم شکل امنیتی به خود گرفتند. در آغاز، حضور آمریکا در عربستان برای حفاظت از منافع شرکت‌های نفتی این کشور در عربستان بود؛ اما شروع جنگ جهانی دوم باعث هشیاری رهبران آمریکا نسبت به اهمیت استراتژیک نفت برای امنیت ملی ایالات متحده گردید. بدین شکل رابطه‌ای میان دو کشور شکل گرفت که مبتنی بر تبادل نفت عربستان در مقابل کمک‌های امنیتی آمریکا بود.

در سال‌های دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ کشور تازه تاسیس یافته عربستان خود را با بحران‌های اقتصادی شدیدی مواجه یافت که پیامدهای امنیتی مهمی برای آن به دنبال داشت. رکودی که اقتصادی جهانی در دهه ۱۹۳۰ با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد باعث افت شدید درآمدهای حاصل از ورود حجاج گردید که در آن زمان مهمترین منبع درآمد دولت سعودی محسوب می‌گشت. در اوج خود این درآمدها را بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون دلار در سال بود؛ اما تخمین زده می‌شود که در سال

۱۹۳۳ این درآمدها به یک سوم تا یک چهارم قبل از دوران رکود کاهش یافت (Safran, 1988: 60). در طول این دوران، کاهش درآمدهای خزانه ابن سعود را از منابع مالی کافی که برای خرید وفاداری سران قبایل ساکن در کشور لازم بود محروم ساخت. نتیجه این امر بروز شورش در میان بعضی از قبایل کشور بود که بزرگترین تهدید را متوجه رژیم ابن سعود می نمود. مهمترین آنها شورش قبیله ابن ریفاده در شمال حجاز و به دنبال آن قیام ادریسیان در استان عسیر بود (Safran, 1988: 60). در ماه اوت سال ۱۹۳۳ م این مشکلات مالی و نگرانی های امنیتی حاصل از آن سبب شده که ابن سعود امتیازی برای اکتشاف نفت و بهره برداری از آن به شرکت نفتی آمریکایی استاندارد اوایل آف کالیفرنیا (سوکال)^۱ بدهد. بر اساس قرارداد امضا شده با این شرکت مقرر شد که سوکال سالیانه ۳۵/۰۰۰ دلار به عنوان اجاره به دولت سعودی پرداخت کند. علاوه بر آن، مقرر شد که شرکت آمریکایی در سال اول وامی به مبلغ ۲۱۰/۰۰۰ دلار و در سال بعد وامی به میزان ۱۴۰/۰۰۰ دلار به دولت سعودی اعطا کند (Safran, 1988: 60-61). در نتیجه عقد این قرارداد وضع مالی و به تبعیت از آن اوضاع امنیتی کشور به نحو قابل ملاحظه ای بهبود یافت.

اعطای این امتیاز حرکتی حساب شده از سوی ابن سعود بود که امید داشت از این طریق بتواند سبب توسعه روابط با آمریکا شده و این کشور را تکیه گاه و پشتیبانی برای رژیم خود سازد. بعد از خاتمه مذاکرات و عقد قرارداد با شرکت آمریکایی، ابن سعود به نمایندگان شرکت گفت که هدف از اعطای امتیاز به شرکت آنها بجای شرکت های رقیب انگلیسی و ژاپنی بسط و توسعه روابط با آمریکا بوده است (Grayson, 1982: 8).

گرچه موافقت نامه امضا شده با شرکت آمریکایی سبب کاهش نگرانی های اقتصادی و امنیتی رژیم آل سعود گردید، اما این وضعیت دوام چندانی نیافت. بروز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ م باعث تجدید مشکلات اقتصادی در عربستان و نگرانی های جدید در مورد امنیت داخلی شد. جنگ نه تنها سبب افت شدید درآمدهای نفتی گردید بلکه همچنین جریان ورود حجاج به عربستان را تقریباً متوقف ساخت (Safran, 1988: 60-61).

برای مقابله با این مشکلات، ابن سعود به صورت مکرر از دولت آمریکا درخواست کمک های

1- Standard Oil of California (SOCAL).

اضطراری نمود. او به دولت آمریکا هشدار داد که در صورتی که کمک‌های فوری در اختیار ریاض قرار نگیرد امکان جدی وجود دارد که نظم و امنیت عمومی مختل شده و دولت عربستان کنترل خود بر مناطق نفت‌خیز کشور را از دست بدهد (Grayson, 1982: 44).

سه. ایالات متحده از عدم حضور تا سلطه

پیش از اعطای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳ م، آمریکا هیچ‌گونه رابطه‌ای با عربستان سعودی نداشت. واشنگتن دارای نمایندگی سیاسی در عربستان نبود؛ مبادلات بازرگانی میان دو کشور وجود نداشت و وزارت خارجه آمریکا حتی درخواست عربستان برای به رسمیت شناختن دولت این کشور در سال ۱۹۲۸ م را رد نموده بود (Grayson, 1982: 46).

در آغاز، عامل اصلی ورود آمریکا به عربستان سعودی علایق تجاری بود. شرکت‌های نفتی آمریکایی که به شدت با شرکت‌های انگلیسی در حال رقابت بودند علاقه وافری داشتند که بخشی از نفت خاورمیانه را از آن خود کنند (Cordesman, 1984: 93). اخذ امتیاز کشف و استخراج نفت از عربستان اولین موفقیت چشمگیر شرکت‌های آمریکایی در منطقه خاورمیانه بود. پس از کسب این امتیاز، توجه آنها معطوف به حفظ آن شد. از این رو شرکت سوکال دولت آمریکا را تحت فشار قرار داد تا اقدام به برقراری روابط دیپلماتیک با عربستان نماید. در فوریه ۱۹۴۰، واشنگتن به درخواست شرکت پاسخ مثبت داد و سفیر آمریکا در قاهره را به سمت سفیر اکردیته این کشور در عربستان منصوب نمود. وی در چهارم فوریه ۱۹۴۰ م استوارنامه خود را تقدیم مقامات سعودی کرد. اندکی بعد، آمریکا اقدام به تأسیس کنسولگری در جده نمود (Grayson, 1982: 8).

گرچه ورود شرکت سوکال به عربستان سبب گشایش فصل جدیدی در روابط آمریکا و عربستان سعودی شد و بدین ترتیب آمریکا در نفت عربستان ذینفع گردید، با این همه آمریکا به عربستان نه به عنوان یک متحد سیاسی بلکه به چشم یک شریک تجاری می‌نگریست. چند علت برای این امر وجود داشت. در آن هنگام آمریکا هنوز به یک کشور وارد کننده نفت تبدیل نشده بود. به عبارت دیگر، تولید نفت آمریکا کفاف نیازهای داخلی را می‌نمود. دیگر آنکه گرچه شرکت‌های آمریکایی هنوز سهم عمده‌ای از نفت خلیج فارس را در اختیار نداشتند ولی ذخایر نفتی قابل ملاحظه منطقه کارائیب کاملاً تحت کنترلشان بود. لذا مقامات آمریکایی احساس وابستگی به نفت خاورمیانه را نداشتند.

آخر اینکه بازار نفت اشباع شده بود و عرضه نفت بر تقاضای آن فزونی داشت، لذا دغدغه‌ای در مورد تامین نفت وجود نداشت (Grayson, 1982: 25).

شروع جنگ جهانی دوم این وضعیت را کاملاً دگرگون نمود. بروز جنگ عملاً مقامات آمریکایی را با این واقعیت مواجه کرد که تجهیزات نوین نظامی (هواپیما، تانک، رزم‌ناوها) بدون سوخت آهن‌پاره‌ای بیش نیستند و ارتش‌های مدرن بدون نفت توانایی نبرد را از دست می‌دهند. بعلاوه، بروز جنگ سبب افزایش شدید تقاضا برای نفت از یک‌سو و کاهش عرضه از طرف دیگر شد. درگیری نظامی تقاضا برای فرآورده‌های نفتی از سوی نیروهای مسلح را به شدت افزایش داد. از سوی دیگر، بمباران تاسیسات نفتی طرفین سبب کاهش عرضه نفت در بازار جهانی گردید. آخر اینکه بروز جنگ رهبران آمریکا را متوجه این واقعیت ساخت که ذخایر نفتی آمریکا ناچیز است. در نتیجه، تضمین دسترسی آمریکا به نفت تبدیل به یکی از اولویتهای نظامی اصلی دولت روزولت و جانشینان او گردید (Grayson, 1982: 37).

به این ترتیب درک اهمیت استراتژیک نفت سبب چرخش سیاست آمریکا نسبت به عربستان سعودی شد. در نتیجه ایالات متحده نسبت به درخواست‌های ابن سعود برای کمک‌های اقتصادی و نظامی پذیرا تر شد. در ژانویه ۱۹۴۳ م، با توجه به مشکلات اقتصادی عربستان که قبلاً ذکر آن رفت و درخواست‌های ریاض برای کمک، کردل هال^۱، وزیر امور خارجه، طی نامه‌ای به ادوارد اشتیتینیوس^۲ سرپرست کمک‌های وام - اجاره^۳ از وی درخواست نمود تا در چارچوب این برنامه کمک‌های لازم را در اختیار عربستان قرار دهد. در پاسخ، اشتیتینیوس به وزارت امور خارجه اعلام داشت که آرایه کمک درخواست شده به عربستان تنها زمانی امکان‌پذیر است که رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به وی اعلام کند که دفاع از عربستان سعودی برای امنیت ملی آمریکا حیاتی است (Grayson, 1982: 19). لذا، در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۴۳، روزولت در نامه‌ای به اشتیتینیوس نوشت که «به موجب این نامه اعلام می‌دارم که دفاع از عربستان سعودی برای دفاع از ایالات متحده حیاتی است» (Sampson, 1983: 110).

1- Cordell Hull.

2- Edward Stettinius.

3- Lend-Lease Assistance.

در ماه مارس همان سال، ایالات متحده روابط خود با عربستان را به سطح سفارت ارتقا داد. در توضیح ضرورت این امر، کردل هال توجه روزولت را به اهمیت منابع عظیم نفتی عربستان و امتیاز شرکت سوکال که به آمریکایی‌ها اجازه می‌داد از نفت این کشور بهره‌برداری کنند جلب نمود و نیز خاطرنشان ساخت که ذخایر نفتی آمریکا در حال تهی شدن است (Grayson, 1982: 20).

چهار. ظهور و تطور روابط نظامی آمریکا و عربستان سعودی (۱۹۷۹-۱۹۴۳)

سال‌های آخر جنگ جهانی دوم شاهد پیدایش روابط دفاعی آمریکا و عربستان سعودی بود. در طول این برهه عربستان سعودی به دنبال کسب کمک برای مدرنیزه کردن و تقویت بنیه نظامی ارتش خود بود تا از این طریق بتواند حاکمیت دولت را در قلمرو وسیع کشور اعمال نماید و نیز هر نوع چالشی از سوی قبایل رقیب در داخل را سرکوب کند. از سوی دیگر، آمریکا در طول سال‌های جنگ به عربستان به‌عنوان یک پایگاه تدارکاتی می‌نگریست که از طریق آن می‌توانست نیروهای نظامی را که در منطقه خاورمیانه مستقر نموده بود پشتیبانی نماید.

رخداد‌های پس از جنگ و تغییرات اساسی در توزیع قدرت در سطح جهانی و در منطقه خاورمیانه تحولاتی بنیانی را در روابط بین آمریکا و عربستان رقم زد و به‌تبع آن همکاری‌های دفاعی آمریکا و عربستان را نیز متحول نمود. در این دوره، عربستان بیشتر خواهان دریافت کمک‌های نظامی آمریکا برای مواجهه با تهدیداتی بود که از سوی کشورهای رادیکال عرب و حامی آنها یعنی اتحاد شوروی متوجه امنیت عربستان گشته بود. به عبارت دیگر، خنثی‌سازی تهدیدات داخلی دیگر دل‌نگرانی اصلی ریاض نبود. از طرف دیگر، آمریکا در رابطه نظامی خود با عربستان چند هدف را تعقیب می‌کرد. واشنگتن خواهان آن بود که مانع از آن گردد که دولت‌های ناسیونالیست و چپ‌گرای عرب امنیت عربستان را تهدید نموده و یا احیاناً حکومت آن کشور را سرنگون نموده و دولتی مخالف آمریکا و اسرائیل در این کشور بر سر کار آورند که می‌توانست غرب از نفت عربستان محروم کند. در کنار این‌ها، بعد از تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اوپک، در سال ۱۹۶۰، واشنگتن می‌خواست از نفوذ ریاض در این سازمان استفاده نماید تا مانع از افزایش سریع قیمت نفت گردد. به‌طور کلی باید گفت که رشد پیوندهای نظامی میان دو کشور بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به نیروهای مسلح عربستان از حیث استراتژی نظامی، استعداد نیروها، سازمان‌دهی و کم و کیف تجهیزات نظامی داشت.

برای اولین بار در ۹ ژوئن سال ۱۹۴۳ دولت سعودی در چارچوب برنامه وام- اجاره درخواست ارسال تسلیحات و مستشاران نظامی به عربستان نمود. در پاسخ، دولت آمریکا ژنرال رلف رویس^۱ فرمانده نیروهای نظامی آمریکا در خاورمیانه را در رأس یک هیئت بررسی به عربستان اعزام نمود. بر اساس گزارش این هیئت، در ماه مارس سال ۱۹۴۴، دولت آمریکا تصمیم گرفت ۱۶۰۰ قبضه تفنگ و ۳۵۰ هزار تیر فشنگ به عربستان ارسال کند. به دنبال آن در ماه آوریل همان سال دولت آمریکا یک گروه ۱۲ نفره از مستشاران نظامی آمریکا به فرماندهی سرهنگ گرتبی شومبر^۲ را به عربستان اعزام داشت. گرچه این هیئت مستشاری نظامی کوچک و تسلیحات ارسال شده ناچیز بود، اما پیش درآمدی بر ظهور رابطه نظامی بسیار مهمی میان دو کشور محسوب می‌گشت (Grayson, 1982: 45).

در فوریه سال ۱۹۴۵، چند ماهی پیش از پایان جنگ، درحالی‌که دولت آمریکا و متحدینش تقریباً به پیروزی دست یافته بودند با توجه به اهمیت استراتژیک نفت عربستان برای امنیت ایالات متحده در دوران پس از جنگ نمایندگان وزارت خانه‌های خارجه، جنگ و نیروی دریایی برنامه جدیدی برای ارایه مجموعه‌ای از کمک‌های فراگیر به عربستان تنظیم کردند. به‌عنوان بخشی از این برنامه، وزارت جنگ با توجه به تصمیم قبلی خود اقدام به گسترش پایگاه هوایی طهران کرد و شبکه راه‌های مواصلاتی در منطقه طهران در سواحل خلیج فارس را گسترش داد. این اقدام در حالی صورت گرفت که با پایان گرفتن جنگ توجیه نظامی برای گسترش پایگاه هوایی طهران وجود نداشت. همچنین به‌عنوان جایگزین، وزارت جنگ یک هیئت مستشاری نظامی بزرگ‌تر برای مقاصد آموزشی به عربستان اعزام کرد تا جای گروهی را که به فرماندهی سرهنگ شومبر اعزام شده بود بگیرد (Grayson, 1982: 57). تا پیش از سال ۱۹۴۷، به‌عنوان مکمل کمک‌های نظامی، دولت آمریکا ۱۰۰ میلیون دلار هم به دولت عربستان کمک مالی داد که در آن ایام رقم قابل‌ملاحظه‌ای محسوب می‌گردید (Cordesman, 1984: 93).

در ازای کمک‌های مالی و نظامی آمریکا در طول دوران جنگ، ابن سعود به‌عنوان یک متحد تمام‌عیار آمریکا عمل نمود. طبق درخواست واشنگتن، عربستان در جنگ رسماً اعلام بی‌طرفی نمود تا نیروهای آمریکایی از حداکثر آزادی عمل برای فعالیت در منطقه برخوردار باشند. بی‌طرفی

1- Ralph Royce.

2- Garrett B. Shomber.

عربستان تا ۱ ماه مارس ۱۹۴۵ ادامه یافت. در این هنگام به دستور واشنگتن عربستان برعلیه متحدین اعلام جنگ کرد. در همین ایام دولت عربستان همکاری نزدیکی با «فرماندهی خاورمیانه نیروهای مسلح آمریکا» تحت امر ژنرال رلفرویس داشت. در سال ۱۹۴۳، پس از مذاکرات محرمانه، ابن سعود با درخواست دولت آمریکا برای ساختن یک پایگاه هوایی در ظهران موافقت نمود. اندکی بعد، ظهران مهمترین پایگاه هوایی آمریکا در منطقه شرق سوئز شد. گرچه در دوران جنگ کمک‌های عربستان به آمریکا حالت محرمانه داشت، پس از خاتمه جنگ در سال ۱۹۴۵، پرزیدنت ترومن با اهدای مدال به فیصل، ولیعهد وقت عربستان، که برای دیدار از آن کشور در آمریکا بسر می‌برد از خدمات عربستان در آن سال‌ها قدردانی نمود (Cordesman, 1984: 100).

سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم شاهد شکل‌گیری محیط امنیتی جدیدی هم در سطح خاورمیانه و هم در سطح بین‌المللی بود که عربستان را با خطرات و تهدیدات جدیدی مواجه ساخت. با پایان گرفتن جنگ، رقابت میان کشورهای خاورمیانه از سر گرفته شد. ملک‌عبداله، پادشاه اردن و برادرش ملک فیصل، پادشاه عراق، هرکدام برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای برای متحد ساختن آن بخشی از قلمرو اعراب که سابقاً قسمتی از امپراتوری عثمانی بود تحت رهبری خود داشتند. ابن سعود که گمان می‌کرد انگلستان از این برنامه‌ها حمایت می‌کند معتقد بود که اگر این طرح‌ها تحقق یابد این دو کشور آن‌چنان قدرتمند می‌شوند که بتوانند حکومت او را سرنگون سازند. از این‌رو، وی تلاش کرد تا آمریکا را متقاعد کند که از نفوذ خود در لندن استفاده نماید و انگلستان را وادار سازد که از حمایت از پادشاهان عراق و اردن در عملی کردن این برنامه‌ها چشم‌پوشی کند. او همچنین آمریکا را تحت فشار قرارداد تا جهت تقویت ارتش عربستان تجهیزات نظامی بیشتر و هیئت‌های مستشاری نظامی بزرگ‌تری را به این کشور اعزام نماید (Safran, 1988: 62, 63).

ایالات‌متحده که علاقه‌ای به درگیر شدن در رقابت میان کشورهای منطقه نداشت تا مدتی از درگیر شدن در رقابت‌های منطقه‌ای خودداری ورزید؛ اما مقتضیات جنگ سرد به ایالات‌متحده اجازه نمی‌داد که برای همیشه از دادن پاسخ مثبت به درخواست‌های عربستان امتناع نماید. در ماه آوریل سال ۱۹۴۸، آمریکا از دولت عربستان درخواست نمود تا به این کشور اجازه دهد تا پایگاه هوایی ظهران را که واشنگتن قصد داشت آن را به یک پایگاه مقدم برای بمب‌افکن‌های استراتژیک خود تبدیل کند، گسترش دهد. دولت سعودی این درخواست را پذیرفت. موقعی که در ماه ژوئن سال ۱۹۵۱ موعود تمدید

قرارداد استفاده از پایگاه ظهران فرارسید، دولت عربستان تمدید قرارداد را موکول به عقد یک پیمان دفاعی میان دو کشور و فروش تسلیحات نظامی نمود (Cordesman, 1984: 96, 97). دولت ایالات متحده با این خواسته موافقت نمود و در ماه ژوئن همان سال، در ازای تمدید قرارداد برای ۵ سال دیگر، دولت آمریکا موافقتنامه کمک‌های دفاعی متقابل با ریاض را منعقد کرد. بر طبق این توافقنامه، تسلیحات نظامی آمریکایی به‌سوی عربستان سرازیر شد و یک هیئت مستشاری نظامی برای ارایه آموزش‌های لازم وارد این کشور شد. هدف این هیئت تشکیل ارتشی با قابلیت تحرک بسیار بالا و مجهز به ادوات نظامی مناسب برای جنگ در یک محیط صحرایی بود. برای نیل به این مقصود، این هیئت اقدام به ایجاد «سپاهی متشکل از سه تا پنج هنگ رزمی همراه با واحدهای توپخانه، مهندسی رزمی، مخابرات و سایر یگان‌های لازم نمود.» برای اینکه این نیرو بتواند در پهنای گسترده قلمرو عربستان از جایی به‌جایی دیگر منتقل شود و درعین حال از پشتیبانی هوایی تاکتیکی بهره‌مند باشد، در فاصله سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳، دولت آمریکا ۶ فروند هواپیمای حمل‌ونقل از نوع داگلاس سی-۴۷^۱ و بیست فروند هواپیمای آموزشی قابل مسلح شدن در اختیار عربستان قرار داد (Safran, 1988: 67, 68, 69). به دنبال آن، در سال ۱۹۵۷، درازای تمدید دوباره قرارداد توسط دولت سعودی، واشنگتن ۱۸۰ میلیون دلار کمک نظامی و اقتصادی در اختیار ریاض قرار داد. یک سال بعد، در سال ۱۹۵۸، در چارچوب قانون کمک‌های خارجی دولت آمریکا ۲۵ میلیون دلار اعتبار و نیز ۵۰ میلیون دلار کمک نظامی در طی یک دوره ۵ ساله در اختیار حکومت عربستان قرار داد. علاوه بر این، آمریکا با درخواست عربستان برای افزایش تعداد نیروهای مسلح این کشور از ۱۵ به ۳۰ هزار و تسلیح این نیرو به تجهیزات نظامی مدرن موافقت نمود. همچنین با کمک آمریکا دولت عربستان تلاش مجدانه‌ای برای ایجاد یک نیروی دریایی و یک نیروی هوایی مستقل و مدرن آغاز نمود. در همین راستا، در فاصله سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸، دولت آمریکا ۵۸ دستگاه تانک سبک ام-۴۱^۲، ۵۵ دستگاه تانک متوسط ام-۴۷^۳، توپخانه مدرن و ۱۲ فروند جت جنگنده از نوع سایبر اف-۸۶^۴ در اختیار عربستان قرار داد. کمک‌های پرسنل شرکت سوکال در زمینه امنیت داخلی مکمل کمک‌های نظامی رسمی آمریکا به عربستان بود (Cordesman, 1984: 105).

1- Douglas C-47.

2- M-41.

3- M-47.

4- Saber F-86.

در دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰، در اثر تحولات منطقه‌ای همکاری‌های نظامی بین آمریکا و عربستان بیش‌ازپیش استحکام یافت. در طی این دو دهه تهدیدات جدیدی در خاورمیانه ظهور پیدا کرد که دو کشور را به‌طور فزاینده‌ای به یکدیگر نزدیک نمود. نخستین آنها تهدیدی بود که از سوی ملیگرایی عربی به رهبری جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر متوجه امنیت عربستان سعودی شد. این تهدید زمانی جنبه عینی به خود گرفت که نیروهای مصری برای کمک به جمهوری تازه تاسیس یمن وارد این کشور شدند. این جمهوری در سال ۱۹۶۲ بعد از کودتای نظامی که منجر به سرنگونی نظام امامت گشت در یمن برپا گردیده بود. در جنگ داخلی که پس از کودتا بین طرفداران نظام امامت و جمهوری‌خواهان در گرفت مصر از جمهوری‌خواهان و عربستان از طرفداران امام مخلوع یمن و حامیان آنها پشتیبانی می‌کرد (Safran, 1988: 93, 94). نتیجه این امر رویارویی مستقیم عربستان و مصر بود. ناحیه دیگری که از آن سوی امنیت عربستان مورد تهدید واقع می‌شد جمهوری خلق یمن جنوبی بود که در عدن و منطقه‌ای که به اسم فدراسیون عربی جنوبی^۱ شناخته می‌شد تاسیس شده بود. عقب‌نشینی بریتانیا از این منطقه در سال ۱۹۶۷ منجر به قدرت رسیدن جبهه آزادی‌بخش ملی که دارای تمایلات مارکسیستی بود گشت. هدف این جبهه سرنگون کردن تمام حکومت‌های پادشاهی در منطقه خلیج فارس بود. در کنار اینها، خطر دیگری که امنیت عربستان سعودی را مورد تهدید قرار می‌داد جبهه خلق برای آزادی خلیج عربی بود که با پیروی از ایدئولوژی مارکسیستی از سال ۱۹۶۷ در استان ظفار در کشور عمان برعلیه حکومت سلطان قابوس دست به جنگ چریکی زده بود. از دیدگاه ریاض، فعالیت‌های این جبهه نه‌تنها حکومت سلطان قابوس که از متحدین عربستان بود را تهدید می‌نمود بلکه همچنین تهدیدی برای عبور و مرور بی‌خطر نفتکش‌ها از تنگه هرمز محسوب می‌گردید. به همین ترتیب، ظهور سازمان‌های رادیکال فلسطینی پس از شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل اسباب نگرانی رهبران سعودی بود. این گروه‌ها که از حمایت گسترده‌ای در میان آوارگان فلسطینی در اردن بهره‌مند بودند ادامه بقا شاه حسین را با تهدید مواجه نموده و این خطر را به وجود آورده بودند که جنگ بین اعراب و اسرائیل به مرزهای شمالی عربستان گسترش یابد (Safran, 1988: 123, 124). یکی از سیاست‌های اصلی عربستان برای مبارزه با این تهدیدات تکیه پیش از بیش به حمایت‌های سیاسی و نظامی آمریکا بود.

1- South Arabian Federation.

در این دوره ارتش عربستان به دلایل گوناگون با مشکلات بزرگی در زمینه‌ی آمادگی رزمی، زیرساخت‌های نظامی، تجهیزات و آموزش نظامی برای مقابله با این تهدیدات مواجه بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ نیروی زمینی عربستان دارای پنج تیپ پیاده و چند گردان زرهی بود؛ اما این واحدها فاقد تجهیزات، پشتیبانی لجستیک و آموزش لازم برای عملیات به‌عنوان واحدهای رزمی بودند. تانک‌های ام-۱۵ و ام-۴۷ نیروی زمینی به علت تعمیر و نگهداری ضعیف و استفاده نادرست غالباً از لحاظ ارتفاع ساقط شده و چند واحد باقی مانده هم عملیاتی نبودند. نیروی هوایی به‌ظاهر دارای چند اسکادران هواپیمای حمل‌ونقل، آموزشی و جنگنده بود؛ اما در عمل تعداد خلبانان آموزش‌دیده سعودی از ۶ نفر فراتر نمی‌رفت و هواپیماهای جنگنده سایبر اف-۸۶ هم که در پایگاه هوایی طهران مستقر بودند به‌سختی توانایی پرواز داشتند. مضاف بر این‌ها، بعد از اینکه در ابتدای جنگ داخلی در یمن چند خلبان سعودی که وظیفه رساندن تجهیزات به نیروهای یمنی را داشتند با هواپیما و محموله‌های آنها به مصر پناهنده شدند دولت سعودی نیروی هوایی خود را از پرواز منع کرد. در این وضعیت ارتش عربستان با مشکل بمباران شهرها و مناطق مرزی خود توسط نیروی هوایی مصر هم روبرو بود. مصری‌ها در توجیه بمباران این مناطق اظهار می‌داشتند که از این نقاط است که عربستان برای طرفداران خود در یمن اسلحه و تجهیزات ارسال می‌کند (Safran, 1988:200). در تلاش برای رفع این مشکل دولت سعودی از آمریکا خواست تا یک کار مطالعاتی بر روی نیازهای نیروی هوایی سعودی انجام دهد. بعد از آن دولت سعودی یک بسته دفاع هوایی از آمریکا و انگلستان به ارزش ۴۴۰ میلیون دلار خریداری کرد که شامل ۱۵۰ فروند موشک‌های زمین به هوای هاوک ساخت آمریکا و نیز ایستگاه‌های رادار، هواپیماهای جنگی و سیستم‌های موشکی زمین به هوای ساخت انگلستان بود. علاوه بر آن، در سال ۱۹۶۵ دولت عربستان ۵ فروند هواپیمای حمل‌ونقل تاکتیکی سی-۱۳۰^۱ از آمریکا خریداری کرد تا به‌وسیله آنها بتواند به نیروهای طرفدار خود در یمن اسلحه، تجهیزات و سایر ملزومات جنگی را برساند. در ضمن بر اساس یک برنامه استراتژیک که در سال ۱۹۵۷ طراحی شده بود قرار شد که ۹ فروند دیگر نیز از این هواپیماها در سال‌های بعدی خریداری شود تا ارتش عربستان بتواند در مواقع لزوم به‌سرعت نیروهای نظامی و

1- C-130 Hercules.

تجهیزات مربوطه را به نقاط بحران زده در کشور برساند. همچنین در سال ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ دو قرارداد با آمریکا برای خریداری ۱۰/۰۰۰ کامیون و یک سیستم قطعات یدکی و تعمیر خودروهای نظامی به مبلغ ۱۴۷ میلیون دلار منعقد شد. هدف از این قرارداد تقویت توانایی تحرک ارتش عربستان بود. به علت سخت بودن تعمیر و نگهداری هواپیماهای خریداری شده از انگلستان، مناسب نبودن آنها برای مأموریت‌های مورد نیاز عربستان و کم‌سواد بودن پرسنل فنی نگهداری هواپیمای سعودی در سال ۱۹۷۱ دولت عربستان تصمیم گرفت ۵۵ فروند هواپیمای اف-۵ ب و یی^۱ از آمریکا خریداری نماید (Safran, 1988: 200, 201, 202).

در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ دوتا از مهمترین مشکلات موجود بر سر راه افزایش همکاری‌های نظامی با آمریکا مرتفع شد. در سال مالی ۱۹۷۱ درآمدهای کشور ۶۹ درصد رشد کرد. متوسط رشد درآمدهای کشور در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ به ۵۳ درصد رسید. علاوه بر رفع تنگناهای مالی، موانع سیاسی هم بر اثر تحولات منطقه‌ای برطرف شد. در سال ۱۹۷۰ با وساطت آمریکا جنگ فرسایشی میان مصر و سوریه از یک سو و اسرائیل از سوی دیگر خاتمه یافت. مرگ جمال عبدالناصر دشمن اصلی سعودی‌ها در منطقه و سرکوب فلسطینی‌ها توسط ملک حسین پادشاه اردن از دیگر تحولات مثبت منطقه‌ای برای سعودی‌ها بود. به این‌ها باید به قدرت رسیدن حافظ اسد در ماه نوامبر سال ۱۹۷۰ در سوریه را هم اضافه کرد (Safran, 1988: 204).

به‌عنوان نخستین گام، در سال ۱۹۷۰ دولت سعودی از آمریکا خواست تا هیئتی نظامی را برای بررسی پروژه‌های پیچیده نظامی قبلی که اجرای آنها با مشکل مواجه شده بود به این کشور اعزام کند. در پاسخ به این درخواست دولت آمریکا سرلشکر لیچی را در رأس هیئتی به آن کشور اعزام نمود. دولت سعودی همچنین از این هیئت خواست تا عواقب نظامی عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس برای ارتش عربستان و بعضی از مشکلات موجود در سازمان‌دهی نیروهای مسلح را بررسی کند. این هیئت در گزارش مأموریت خود به دولت سعودی پیشنهاد نمود که یک برنامه توسعه منسجم ۵ ساله برای نیروهای مسلح عربستان تدوین نموده و به اجرا درآورد و در ضمن به ریاض توصیه نمود که وزارت دفاع و هوانوردی را مورد سازماندهی مجدد قرار دهد. این هیئت همچنین به

1- F-5 B/E.

عربستان پیشنهاد داد که نیروی هوایی و دریای عربستان را از نظر آمادگی به سطح نیروی زمینی برساند. در ضمن پیشنهاد شد که برنامه‌ای برای گسترش و مدرنیزه کردن نیروی دریایی تهیه شده و نیز جنگنده‌های سایبر اف-۸۶ و تی-۳۳^۱ نیروی هوایی نیز به علت قدیمی شدن از رده خارج شوند. به دلایل نامعلوم دولت عربستان پیشنهادهای هیئت اعزامی را عملی ننمود ولی در طول سه الی چهار سال بعد برنامه‌های مجزایی برای نیروهای سه‌گانه ارتش به موردا اجرا گذاشته شد؛ مثلاً همان‌طور که پیش‌تر ذکر آن رفت در سال ۱۹۷۱ عربستان سفارش خرید ۵۵ فروند هواپیمای اف-۵^۲ را به آمریکا داد که ۱۷۱ میلیون دلار هزینه داشت. در کنار آن قراردادی هم به ارزش ۲۷۷ میلیون دلار برای ساخت پایگاه‌های هوایی، آموزش پرسنل و تامین قطعات یدکی امضا شد. در همان سال هم قراردادی که پیش‌تر با سپاه مهندسی ارتش آمریکا برای تامین لجستیکی نیروی زمینی ارتش امضا شد بود تمدید گشت (Safran, 1988: 204, 205).

تحولات بعدی که در دهه ۱۹۷۰ رخ داد زمینه همکاری‌های نظامی بین دو کشور بیش‌ازپیش گسترش داد. چند برابر شدن قیمت نفت بعد از جنگ دوم اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ تنگنای مالی موجود بر سر راه خریدهای نظامی را کاملاً از میان برداشت. از سوی دیگر آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها رغبت یافتند تا جنگ‌افزارهای بیشتری را به سعودی‌ها بفروشند تا از این طریق مشکل تراز پرداخت‌های تجاری خود را برطرف کنند. در کنار این‌ها دور شدن اروپایی‌ها از اسرائیل و تلاش آمریکا برای حل اختلافات میان اعراب و اسرائیل مشکلات سیاسی موجود برای روابط دفاعی نزدیک‌تر بین عربستان و غرب را از میان برد. در ضمن تبدیل شدن عربستان به یک قدرت نفتی و مالی حکام این کشور را بیشتر متوجه ضرورت پرداختن به ضعف نظامی این کشور کرد. از سوی دیگر افزایش بهای نفت درآمدهای رقبای منطقه‌ای عربستان یعنی ایران و عراق را هم افزایش داد و لزوم تقویت بنیه دفاعی عربستان را دوچندان نمود (Safran, 1988: 205, 206).

با توجه به این تحولات بود که وزارت دفاع و هوانوردی دولت عربستان در دسامبر سال ۱۹۷۳ مجدداً از دولت آمریکا خواست تا در تهیه یک برنامه پنج‌ساله برای توسعه نیروی هوایی این کشور به عربستان کمک نماید. دولت آمریکا این درخواست را پذیرفت ولی از عربستان خواست تا این

1- T-33.

2- F-5.

برنامه را گسترش دهد به نحوی که نه تنها نیروی هوایی بلکه تمام ارتش عربستان را طی یک دوره ده ساله در برگیرد. این پیشنهاد با موافقت دولت سعودی مواجه شد و متعاقباً دولت آمریکا یک تیم بررسی میدانی را در آوریل و ژوئن ۱۹۷۴ به عربستان اعزام نمود.

گزارش این تیم در ماه اکتبر همان سال آماده شد. این گزارش مانند گزارش‌های قبلی دفاع از مرزهای عربستان را هدف اصلی خود قرار داده بود ولی برخلاف گزارش‌های پیشین همه مرزها را از تمام جهات در معرض تهدید می‌دید. مهم‌تر آنکه این گزارش یک هدف اصلی دیگر هم اضافه نموده بود که عبارت بود از دفاع از منابع و تاسیسات نفتی و راه‌های ترانزیت برعلیه حملات خارجی که پیش‌تر مسئولیت دفاع از آنها به نیروهای نظامی انگلیس در خلیج فارس سپرده شده بود ولی با خروج این نیروها در سال ۱۹۷۱ لازم بود این مسئولیت تا آنجایی که ممکن است به ارتش عربستان واگذار شود (Safran, 1988: 206, 207).

برای پاسخ به نیازهای دفاعی عربستان طرح تدوین شده از سوی هیئت بررسی آمریکا تلاش داشت تا نیروهای نظامی سعودی را به نحوی طراحی کند که از تکنولوژی پیشرفته برای جبران محدودیت نیروی انسانی عربستان و غلبه بر وسعت کشور استفاده کند. این طرح خواهان تشکیل یک نیروی نظامی کاملاً مکانیزه بود که از پشتیبانی قدرت آتش بسیار بالا، توانایی ترابری هوایی و زمینی، پشتیبانی هوایی قوی و بهترین زیرساخت‌های نظامی بود که با پول می‌شد احداث کرد. با این همه، تدوین‌کنندگان طرح آگاه بودند که بهترین ارتشی هم که ممکن بود با نیروی انسانی محدود سعودی تشکیل داد نمی‌توانست پاسخگوی همه تهدیدات احتمالی باشد که متوجه امنیت عربستان بود؛ بنابراین، طرح دفاعی مذکور بر این اساس استوار شد که در مقابله با بعضی تهدیدات عربستان ناچار شود به دولت‌های دوست تکیه کند. این طرح مشخصاً برای دفاع از عربستان در مقابل حمله احتمالی عراق به ایران تکیه داشت. اگر چنین حمله‌ای صورت می‌گرفت، بر اساس این طرح نیروهای سعودی باید آن قدر در مقابل ارتش عراق مقاومت میکردند تا در وهله اول نیروهای نظامی ایران و آخر الامر نیروهای نظامی آمریکا بتوانند خود را به صحنه جنگ برسانند. به همین نحو، برای دفاع از تاسیسات نفتی عربستان مقرر شد که در وهله اول نیروی هوایی سعودی مستقر در پایگاه هوایی ظهران وارد عمل شده و اگر این نیرو از توانایی کافی برای دفاع بهره‌مند نباشد نیروی هوایی ایران به کمک آن بشتابد و در صورت لزوم نهایتاً نیروی هوایی آمریکا وارد صحنه

کارزار گردد. نگرش مشابهی حاکم بر توسعه نیروی دریایی سعودی بود (Safran, 1988: 207). بر مبنای این طرح می‌باید تعداد پرسنل نیروهای مسلح عربستان به نحو متعادل افزایش پیدا میکرد. مقرر شد در طی یک دوره ده‌ساله استعداد نیروی زمینی سعودی از ۴۵/۰۰۰ به ۷۲/۰۰۰، نیروی هوایی از ۱۴/۰۰۰ به ۲۲/۰۰۰ و نیروی دریایی از چند صد نفر موجود به ۳/۹۰۰ نفر افزایش یابد؛ اما بنابراین قرار گرفت که توانایی‌های این نیروها شدیداً افزایش یابد. قرار شد که نیروی زمینی دارای دو تیپ زرهی هرکدام متشکل از سه گردان زرهی و یک گردان پیاده- مکانیزه گردد. علاوه بر این، مقرر شد یک تیپ هوای متشکل از سه گردان پیاده و واحدها پشتیبانی هم تشکیل گردد. در کنار اینها، مقرر شد که یک واحد هوانیروز برای نیروی زمینی تشکیل گردد که متشکل از دو گردان هلیکوپتر تهاجمی و یک گردان هلیکوپتر توپدار بود. در این راستا می‌بایست برای هوانیروز ۴۴۰ فروند هلیکوپتر خریداری گردد. همین‌طور تصمیم گرفته شد برای تجهیز نیروی زمینی ۲۵۰ دستگاه تانک متوسط ام-۶۰^۱، صدها دستگاه نفربر زرهی، خودروهای حمل‌ونقل و پست فرماندهی، ۳۵۰ قبضه توپ صحرایی ۱۰۵ ام ام، موشک‌های هدایت شونده ضدتانک تاو^۲ و دراگون^۳ و موشک‌های ضد هوایی دوش پرتاب برد کوتاه رد آی^۴ خریداری گردد. در کنار این‌ها قرار شد که یک تیپ زرهی دیگر مجهز به تانک‌های ای ام ایکس-۳۰^۵ و سایر زره‌پوش‌های ساخت فرانسه تشکیل شود. برای پدافند هوایی برد متوسط موشکی قرار شد که عربستان ۱۲۰۰ فروند موشک هاوک^۶ از آمریکا خریداری نماید (Safran, 1988: 207).

تا آنجایی که به نیروی هوایی مربوط می‌شد می‌بایست این نیرو ظرف یک دوره زمانی پنج‌ساله بتواند ۵۵ فروند هواپیمای اف-۵ بی و یی^۷ را که در سال ۱۹۷۱ به آمریکا سفارش داده بود جذب کند. در ضمن تصمیم گرفته شد طی همین دوره ۶۰ فروند هواپیمای اف-۵ مدل یی و اف که برای حمله و رهگیری تجهیز شده بودند به هزینه ۷۶۹ میلیون دلار خریداری شده و عملیاتی گردند. شرکت فروشنده این هواپیماها طی قراردادی به ارزش یک میلیارد و پانصد و هفتاد چهار میلیون

1- M-60A1.

2- TOW.

3- Dragon.

4- Redeye.

5- AMX-30.

6- Hawk.

7- F-5E/F.

دلار مسئولیت آموزش خدمه پروازی و تعمیر و نگهداری هواپیما، پشتیبانی و ساخت تاسیسات لازم را متقبل شد. ضمناً مقرر شد که شرکت لاکهید به پشتیبانی لجستیک از هواپیماهای حمل و نقل سی-۱۳۰ خریداری شده از آمریکا در سال ۱۹۶۴ ادامه دهد (Safran, 1988: 207, 208).

یک هیئت مستشاری آمریکایی دیگر برنامه‌ای مجزا برای تشکیل یک نیروی دریایی آموزشی دیده تدوین کرد به نحوی که این نیرو بتواند به‌طور عمده بدون تکیه بر مستشاران فعالیت کند. تجهیزاتی که می‌بایست بر اساس این برنامه برای نیروی دریایی خریداری گردد عبارت بودند از ۹ قایق موشک‌انداز ۳۰۰ تنی، ۴ کشتی مین‌روب ساحلی از نوع ام اس سی-۳۳۲^۱، ۸ قایق کوچک‌تر، بعلاوه تعدادی ناوچه آبی-خاکی چندمنظوره و ناوچه آبی-خاکی مکانیزه و نیز چند قایق یدک‌کش بزرگ. در کنار این اقلام که قیمت آنها به ۹۴۴ میلیون دلار میرسید، مقرر شد که شرکت‌های آمریکایی تاسیسات بندری در آب‌های عمیق در جبل در سواحل خلیج فارس و جده در کنار دریای سرخ احداث کنند. این بنادر دارای اسکله، حوضچه‌های تعمیر کشتی، ساختمان‌های اداری و قرارگاهی برای فرماندهی نیروی دریایی بود. مجموع هزینه این تاسیسات به یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار می‌رسید (Safran, 1988: 208).

استراتژی نظامی تهیه شده از سوی هیئت‌های مستشاری تلاش می‌نمود که بین پخش کردن نیروهای نظامی موجود برای مقابله با تهدیدات مرزی محتمل از یک سو و نیز تمرکز این نیروها برای مقاومت در برابر یک تهاجم گسترده از سوی دیگر تعادل ایجاد کند. بر اساس این استراتژی لازم بود که بخش عمده‌ای از ارتش عربستان سعودی در «شهرهای نظامی» گسترده‌ای که دارای پادگان، پایگاه هوایی، آشیانه هواپیما، دپو، کارگاه‌های تعمیر و نگهداری و ساختمان‌های مسکونی برای پرسنل نظامی و خانواده‌هایشان و نیز مستخدمین غیرنظامی که باید از این تاسیسات پشتیبانی لجستیک می‌کردند، مستقر شوند. این شهرها در نزدیکی مرزهای مورد تحدید احداث می‌شدند: در خامس مشیت نزدیک مرز یمن، در تابوک نزدیک مرز اردن و اسرائیل و در حفر الباطن نزدیک مرز عراق و کویت. همین‌طور می‌بایست نیروی عمده دیگری در محور ریاض-الخرج-ظهران مستقر شود تا از مناطق نفت‌خیز حفاظت کند و نیز نقش یک نیروی ذخیره را ایفا نماید. قوای دیگری نیز باید در محور جده-طائف-مکه مستقر می‌شد. در صورت بروز یک حمله مرزی، نیروهای مستقر

1- MSC-332.

در شهر نظامی نزدیک آن مرز وارد عمل می‌شدند. اگر لازم می‌شد برای کمک واحدهایی از نیروی ذخیره به آن منطقه اعزام می‌گشت. اگر هم یک حمله عمده به عربستان صورت می‌پذیرفت، نیروهای محلی سعی می‌کردند با کمک نیروهای ذخیره اعزامی راه آنها را سد کنند. در صورتی که این امر ممکن نبود آنها باید عقب‌نشینی می‌کردند و به دفاع از کریدور مرکزی می‌پرداختند که از طهران به ریاض و جده امتداد داشت و منابع نفتی و بیشتر جمعیت عربستان را در برمی‌گرفت. سپس این نیروها باید مقاومت می‌نمودند تا نیروهای نظامی کشورهای دوست (ایران و آمریکا) به یاری آنان برسند (Safran, 1988: 209).

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا دولت آمریکا پذیرفت تا تن به چنین رابطه گسترده نظامی با عربستان سعودی بدهد. دلایل متعددی برای این امر وجود داشت. در رأس همه این دلایل اهمیت فزاینده اقتصادی و استراتژیک نفت بود. ظهور اوپک و انتقال، کنترل تولید و قیمت‌گذاری نفت از دست شرکت‌های بزرگ نفتی غربی به کشورهای تولید کننده، افزایش مداوم تقاضای جهانی برای نفت و تحریم نفتی غرب توسط اعراب در سال ۱۹۷۳ اهمیت روزافزون نفت و آسیب‌پذیری کشورهای غربی در برابر محدود کردن عرضه حامل‌های انرژی را بیش‌ازپیش برای آمریکایی‌ها روشن نمود. به موازات افزایش اهمیت نفت، ارزش دوستی عربستان سعودی هم برای آمریکا نیز بالا رفت (Cordesman, 1988: 65).

در میان تولیدکنندگان نفت عربستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. این کشور به‌تنهایی دارای ۲۵ درصد ذخایر اثبات شده نفت جهان و ۲۸ درصد ذخایر کشورهای غیرکمونویست دنیا بود. همچنین تخمین زده می‌شد که عربستان ۳۰ درصد ظرفیت تولید نفت خام اوپک و ۴۰ درصد ظرفیت نصب شده در کل کشورهای خلیج فارس را داشته باشد (Cordesman, 1984: 1, 6). در آن دوره بعد از اتحاد شوروی، عربستان دومین تولید کننده بزرگ نفت جهان بود؛ در سال ۱۹۸۰ تولید نفت عربستان معادل ۱۰ درصد کل تولید جهانی بود. عربستان همچنین بزرگ‌ترین صادر کننده نفت جهان بود و سه برابر بیشتر از نزدیک‌ترین رقیب وقت خود، اتحاد جماهیر شوروی، نفت صادر می‌کرد (United States Congress, Saudi Arabia and the United States, 1981: IX). علاوه بر این‌ها، به سبب ذخایر نفتی عظیم، توانایی تولید بالا (۱۲/۵ میلیون بشکه در روز) و ذخایر ارزی هنگفت سیاست‌های نفتی عربستان تاثیر بسیار مهمی بر تصمیم‌گیری اوپک در مورد قیمت‌ها و در نتیجه

قیمت جهانی نفت داشت. عربستان همیشه از این نفوذ برای محدود کردن میزان افزایش قیمت نفت به وسیله اوپک استفاده کرده بود (United States Congress, Report of a Staff Study Mission, 1981: 9). به همین ترتیب، عربستان سعودی نقش مهمی در حمایت از دلار آمریکا در بازارهای ارزی جهانی بر عهده داشت. این حمایت دو شکل داشت یکی نگهداری بخش عمده‌ای از ذخایر ارزی عربستان به صورت دلار آمریکا و نیز عقیم گزاردن تمام تلاش‌هایی که در درون اوپک برای قیمت‌گذاری نفت بر مبنای یک ارز جایگزین یا یک سبد ارزی جایگزین صورت می‌گرفت (United States Congress, United States Arms Policies, 1977: 240). در راستای منافع آمریکا و غرب، عربستان همچنین از ثروت عظیم نفتی خود برای مبارزه با کمونیسم و رادیکالیسم عربی استفاده می‌کرد. ریاض نه تنها برای تحکیم پایه‌های اقتصادی کشورهای طرفدار غرب وام و کمک‌های مالی بلاعوض در اختیار آنها قرار می‌داد بلکه همچنین سعی می‌نمود از طریق کمک‌های مالی به کشورهای تندرو عرب آنها را تشویق به میانه‌روی و فاصله گرفتن از اتحاد شوروی بنماید. در ضمن با توجه به مساحت، ذخایر مالی و قدرت نظامی نسبی خود، عربستان سعودی نقش رهبری شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را به عهده داشت. بدون پشتیبانی عربستان سعودی آمریکا قادر نبود بقیه کشورهای محافظه‌کار عرب جنوب خلیج فارس را متقاعد به همراهی سیاست منطقه‌ای خود نماید (Cordesman, 1987: 28).

جدای از این‌ها، عربستان کمک مهمی به آمریکا جهت خنثی نمودن هرگونه حرکت نظامی علیه منطقه خلیج فارس می‌نمود. از نظر جغرافیایی، موقعیت عربستان به گونه‌ای است که بر شبه جزیره عرب استیلا دارد. همچنین دارای مرزهای طولانی در سواحل خلیج فارس است و تنها کشوری در شبه جزیره عربستان است که از عمق استراتژیک کافی برای پذیرش نیروهای آمریکا در صورت وقوع جنگ با شوروی برخوردار بود. در کنار این‌ها، عربستان همیشه خواستار حفظ بقای اسرائیل و یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای مناقشه اعراب و اسرائیل بود. بعلاوه، ثروت نفتی عربستان سبب شده بود که این کشور به بازار مهمی برای کالاها و خدمات آمریکا تبدیل گردد. بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰، عربستان سعودی از حیث واردات کالا از آمریکا در مقام هفتم قرار داشت. در سال ۱۹۷۸، ارزش صادرات غیرنظامی آمریکا به عربستان به ۴/۴ میلیارد دلار می‌رسید (Quandt, 1981, 162). علی‌رغم گسترش روابط امنیتی دو کشور و اهمیت حیاتی عربستان برای آمریکا، به علت تعهدات آمریکا در سایر نقاط جهان وظیفه دفاع از عربستان در برابر حملات نظامی نه بر دوش آمریکا بلکه

به عهده متحدین آن کشور بود. تا سال ۱۹۷۱ این وظیفه به دوش انگلستان بود. بعد از عقب‌نشینی نیروهای نظامی انگلیس از خلیج فارس در آن سال، دولت آمریکا نمی‌توانست نسبت به سرنوشت منطقه‌ای این چنین استراتژیک بی‌تفاوت باقی بماند (Noyes, 1982, 16)؛ اما یک‌چیز روشن بود و آن اینکه با توجه به تجربه تلخ مداخله آمریکا در ویتنام و مخالفت مردم آمریکا با اتخاذ یک سیاست مداخله‌گرانه دولت آمریکا نمی‌توانست خود، خلأ ناشی از عقب‌نشینی انگلستان از این منطقه را پر کند (Gamlen, 1993, 215). بجای آن دولت‌های آمریکا و انگلیس در مذاکرات قبلی با رژیم شاه در ایران با تهران به توافق رسیدند که ایران نقش سابق انگلستان را پس از خروج نیروهای انگلیسی از این منطقه پر کند (Alaolmolki, 1977: 172). دیدگاه‌های آمریکا در مورد ترتیبات امنیتی در خاورمیانه در قالب آنچه دکترین نیکسون نام گرفت در سال ۱۹۶۹ یعنی دو سال پیش از خروج بریتانیا از منطقه اعلام شد. برای خلاص کردن دولت آمریکا از هزینه‌های مالی و جانی دخالت‌های نظامی در کشورهای جهان سوم، دکترین نیکسون پیشنهاد می‌کرد که مسئولیت حفاظت و حراست از منافع غرب تا حد امکان به کشورهای متحد آمریکا محول گردد (Klare, 1984: 114, 115). در منطقه خلیج فارس، این مسئولیت به حکومت شاه سپرده شده بود که در چارچوب دکترین نیکسون به سرعت در حال تسلیح شدن بود تا بتواند از پس اجرای نقشی که سابقاً انگلستان در منطقه به عهده داشت برآید (Safran, 1988: 134). در منطقه خلیج فارس، ارتش آمریکا فقط یک حضور نظامی دوردست را حفظ می‌کرد تا در صورتی که نیروهای نظامی ایران نتوانند از پس چالش‌هایی امنیتی که ممکن بود حادث شوند برآیند خود مستقیماً وارد عمل شوند (Stivers, 1986: 6, 63).

نتیجه‌گیری

رابطه حامی-پیرو میان آمریکا و عربستان سعودی که در دهه ۱۹۴۰ شکل گرفت و در طی دهه‌های بعد پیوسته مستحکم‌تر گردید اساساً مبتنی بر یک مبادله بود. در این مبادله عربستان می‌پذیرفت که نفت مورد نیاز آمریکا و متحدین غربی آن را در طول جنگ سرد تامین کند. در مقابل آن آمریکا تقبل نمود که با تکیه بر توان نظامی خود به عنوان یک ابرقدرت امنیت عربستان را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی تضمین نماید. در این چارچوب دولت آمریکا بود که همکاری‌های نظامی میان واشنگتن و ریاض شکل گرفت. هدف این همکاری‌ها آن بود که آل سعود بتواند توانایی

نظامی لازم برای حفظ قدرت را به دست آورد. به این ترتیب شالوده‌های شکل‌گیری یک رابطه نظامی استوار و همه‌جانبه میان دو کشور شکل گرفت.

در ابتدا این رابطه نظامی کوچک و ناچیز بود و از تامین سلاح‌های سبک، مهمات و آموزش‌های نظامی مربوطه برای نیروی زمینی ارتش عربستان فراتر نمی‌رفت. ولی به مرور زمان با روشن شدن اهمیت نفت در جنگ سرد و مشخص شدن حجم عظیم ذخایر نفتی عربستان از یک سو و نیز با افزایش تنوع تهدیدات منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای که عربستان با آن خود را مواجه می‌یافت گسترش پیدا کرد. حاصل امر آن شد که ظرف سه دهه آمریکا نه تنها به منبع اصلی خرید تجهیزات نظامی سعودی بدل شد بلکه با تدوین استراتژی نظامی، استراتژی عملیاتی و تاکتیک‌های ارتش عربستان تصمیم‌گیری در مورد اینکه ارتش این کشور چگونه باید در مقابل تهدیدات خارجی از خود دفاع کند، برای انجام این امر به چه تعداد نیروی نظامی احتیاج دارد، این نیروها به چه جنگ‌افزارهایی باید مسلح شوند، چگونه باید آموزش ببینند تا بتوانند از این جنگ‌افزارها استفاده کنند، تاسیسات نظامی این کشور باید در کجا مستقر شوند و از چه امکاناتی بهره‌مند باشند هم به دست آمریکایی‌ها افتاد. در یک کلام ارتش عربستان به یک ارتش آمریکایی تبدیل شد. حاصل این امر نفوذ گسترده و عمیق نظامی و به تبع آن نفوذ سیاسی همه‌جانبه آمریکا در عربستان بود.

از سوی دیگر آنچه بعد از صرف ده‌ها میلیارد دلار در درآمد نفتی نصیب خاندان آل سعود شد یک ارتش قدرتمند که بتواند از خاندان سعودی در مقابل دشمنان داخلی و خارج‌اش دفاع کند نبود؛ زیرا لازمه قدرت یک نیروی نظامی استقلال آن است. ارتشی مستقل است که فرماندهانش در مورد استراتژی نظامی مناسب برای کشور، کمیت نیروهای مسلح، جنگ‌افزارهای و تاکتیک‌های مناسب تصمیم بگیرند. در حالی که در عربستان این تصمیمات را خارجی‌ها می‌گرفتند. البته واردات تسلیحات و یا استفاده از مستشاران نظامی خارجی به هیچ‌وجه منافاتی با استقلال نیروهای مسلح یک کشور ندارد و امری بسیار رایج است. مشکل زمانی حاصل می‌شود که مستشاران نظامی خارجی در مورد کم و کیف تسلیحات خریداری شده تصمیم بگیرند و نه ارتش کشور خریداری کننده آنها و این دقیقاً اتفاقی بود که در مورد عربستان رخ داد. به همین علت است که عربستان سعودی برای دفاع از کشور در مقابل تهدیدات خارجی کماکان وابسته به آمریکا باقی ماند. این امر به وضوح خود را به هنگام حمله عراق به کویت در ماه اوت سال ۱۹۹۰ به نمایش گذاشت زمانی که به علت اشغال کویت، دولت عربستان ناچار شد از ارتش آمریکا بخواهد برای دفاع از کشور در مقابل تهاجم احتمالی عراق در خاک آن کشور مستقر گردد.

فهرست منابع:

۱. رضایی، فاطمه، (۱۳۹۵)، «بررسی روابط تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی؛ با نگاهی به شرکت‌های برتر نظامی جهان» ایران-یوریکا: موسسه ایرانی مطالعات آمریکا و اروپا، قابل دسترس در:
<http://eurica.ir/modules/smartsection/item.php?itemid=350>
۲. مرادی، علی، (۱۳۹۲)، «روابط امنیتی-استراتژیکی عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا با تاکید بر تاثیر تحولات خاورمیانه بر روابط دو کشور» فصلنامه علوم و فنون نظامی، سال ۱۳۹۲، دوره ۹، شماره ۲۵.
3. Alaolmolki, Nozar.(1977), "Emergence of a Regional Hegemonial Power: Iran as a Case Study in the Region of the Persian Gulf", Ph.D. Thesis, Miami University.
4. Cordesman, Anthony.(1984), The Gulf and the Search for Strategic Stability: Saudi Arabia, the Military Balance in the Gulf, and Trends in the Arab-Israeli Military Balance, Boulder and London: Westview Press and Mansell Publishing.
5. Cordesman, Anthony H. (1987), Western Strategic Interests in Saudi Arabia, London: Croom Helm.
6. Cordesman, Anthony H. (1988), The Gulf and the West: Strategic Relations and Military Realities, Boulder and London: Westview Press and Mansell Publishing.
7. Gamlen, Elizabeth J. (1993), "U.S. Strategic Policy toward the Middle East: Central Command and the Reflagging of Kuwait's tankers" in Hooshang Amirahmadi, ed. The United States and the Middle East: A Search for New Perspectives, Albany: State University of New York Press.
8. Gasiorowski, Mark J. (1991), U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran, Ithaca and London: Cornell University Press.
9. Grayson, Benson Lee. (1982), Saudi-American Relations, Washington, D.C.: University Press of America.
10. Klare, Michael T. (1984) American Arms Supermarket, Austin: University of Texas Press.
11. Noyes, James H. (1982), The Clouded Lens: Persian Gulf Security and US Policy, 2nd ed. Stanford, CA: The Hoover Institution Press.
12. Quandt, William B. (1981), Saudi Arabia in the 1980s: Foreign Policy, Security and Oil, Washington, D.C.: The Brookings Institution.
13. Safran, Nadav. (1988), Saudi Arabia: The Ceaseless Quest for Security. Ithaca and London: Cornell University Press.
14. Sampson, Anthony. (1983), The Seven Sisters: The Great Companies and the World They Made, 6th ed. London: Coronet Books.
15. Shoemaker, Christopher C. and Spanier, John (1984) Patron-Client State Relationships:

Multilateral Crises in the Nuclear Age, New York: Praeger.

16. Stivers, William. (1986), *America's Confrontation with Revolutionary Change in the Middle East, 1948-83*, London: Macmillan.

17. United States Congress. (1981), Committee on Foreign Affairs, Subcommittee on Europe and the Middle East, Saudi Arabia and the United States, the New Context in an Evolving "Special Relationship", Washington, D.C.: United States Government Printing Office.

18. United States Congress. (1981), Committee on Foreign Affairs, US Security Interests in the Persian Gulf, Report of a Staff Study Mission to the Persian Gulf, Middle East and Horn of Africa, October 21-November 13, 1980, Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1981.